# Ontological criticism of Practice Theory of international politics

Amirroham Shojaie[1]

Reza Simbar[2]

Abstract

Theory is the most important tool for analyzing human actions and phenomena of international relations. Practice Theory is one of the most recent efforts in the field of theorizing international relations and has attracted many fans. Rather than being considered as a structured and articulated theory belonging to a specific person, Practice Theory, is considered a new theoretical field with its own metatheoretical issues. Generally; The main focus of This Theory is on the analysis of international political relations by highlighting specific procedures and patterns in which human actions take place. Undoubtedly, the most important metatheoretical element of any theoretical framework; It is its ontological basis. Based on this, in this research, by describing the ontological foundations of the Practice theory, we are trying to answer this basic question: What are the criticisms and in what dimensions are the ontological foundations of the Practice theory and, if possible, how can these flaws be resolved? The tested hypothesis is as follows: despite the claim of its supporters, the Practice Theory does not have an independent ontology and the emphasis on common bodily procedures and standard verbs in international interactions is ultimately another expression of the construction of the social world; By adopting a constructivist approach and basically a deep constructivist understanding, it explains all the ontological claims of Practice Theory well, and in fact, This Theory should be examined under constructivism and not even neo-constructivism. The method of conducting this research is Analytical-Explanatory and with an .emphasis on criticizing the views of practicalists

Keywords: Theory, ontology, pragmatism, international politics, constructivism



سال دوم، شماره۲،
شماره ٦، پیاپی ٦،
پاییز و زمستان
١٤٠٢
نقد هستی‌شناسانه
نظریه کارکردگرایی
سیاست بین‌الملل

1 Department of political Science, University of Guilan, Rasht, Iran
amir6776roham@gmail.com
2 Professor, Department of Political Science, University of Guilan, Rasht, Iran
rezasimbar@hotmail.com

# نقد هستی‌شناسانه نظریه کردارگرایی سیاست بین‌الملل

امیررهام شجاعی[1]

رضا سیمبر*[2]

**تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۴/۰۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۷/۲۳**

**چکیده**

نظریه، مهم‌ترین ابزار تحلیل افعال انسانی و پدیده‌های روابط بین‌الملل است. کردارگرایی یکی از جدیدترین تلاش‌هایی است که در حوزه نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل صورت گرفته و طرفداران زیادی را نیز به خود جلب نموده است. کردارگرایی بیش از آن‌که به‌عنوان یک نظریه ساختارمند و دارای مفصل‌بندی مشخص و متعلق به شخص خاصی تلقی شود، یک زمینه‌ی تئوریک جدید با مباحث فرانظری خاص خود به‌شمار می‌آید. به‌طور کلی؛ تمرکز اصلی کردارگرایی، بر تحلیل مناسبات سیاست بین‌الملل از طریق برجسته‌سازی رویه‌ها و الگوهای مشخصی است که افعال انسانی در چارچوب آن‌ها به‌وقوع می‌پیوندند. بدون شک مهم‌ترین عنصر فرانظری هر چارچوب تئوریکی؛ مبانی هستی‌شناسانه آن می‌باشد. برهمین اساس، در این پژوهش، با شرح مبانی هستی‌شناسانه نظریه کردارگرایی درصدد پاسخ‌گویی به این پرسش اساسی می‌باشیم که: چه انتقاداتی و در چه ابعادی به مبانی هستی‌شناسی شبه نظریه کردارگرایی وارد است و در صورت امکان، چگونه می‌توان این ایرادات را مرتفع نمود؟ فرضیه‌ی مورد سنجش نیز به این شرح است که: کردارگرایی علی‌رغم ادعای طرفدارانش، از یک هستی‌شناسی مستقل برخوردار نیست و تأکید بر رویه‌های بدن‌مند متداول و افعال الگومند رایج در تعاملات بین‌المللی، در نهایت بیان دیگری از برساختگی جهان اجتماعی؛ با اتخاد یک رویکرد سازه‌انگارانه است و اساساً یک فهم عمیق سازه‌انگارانه، تمامی ادعاهای هستی‌شناسانه کرداراگرایان را، به‌خوبی تبیین می‌کند و در حقیقت، کردارگرایی را باید در ذیل سازه‌انگاری و نه حتی نوسازه‌انگاری بررسی نمود. روش انجام این پژوهش، تحلیلی-تبیینی و با تأکید بر نقد آراء کردارگرایان می‌باشد.

**واژگان کلیدی:** نظریه هستی‌شناسی، کردارگرایی، سیاست بین‌الملل، سازه‌انگاری



۱-دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، دانشگاه گیلان، رشت، ایران
amir6776roham@gmail.com

۲-استاد تمام گروه علوم سیاسی، دانشگاه گیلان، رشت، ایران (نویسنده مسئول)
rezasimbar@hotmail.com

## مقدمه

تئوری کردارگرایی[1] به‌عنوان یک شبه نظریه در علوم اجتماعی تحت تأثیر آراء متفکرانی مانند بوردیو[2]، نویمان[3]، شاتزکی[4]، آدلر[5]، پولیوت[6] و بیوگر[7] بوده‌است. کردارگرایی یک رویکرد ضدجهان‌گرا[8] و زمینه‌گرا با تمرکز بر رویه‌های عینی است. در علوم اجتماعی، از جمله روابط بین‌الملل، مطالعه کردارها از یک پیش‌فرض ساده شروع می‌شود: واقعیت‌های اجتماعی و البته سیاست بین‌الملل؛ توسط انسان‌هایی که در جهان و در بستر آن عمل می‌کنند و بر آن تأثیر نیز می‌گذارند، تشکیل می‌شوند. روش‌های آن‌ها برای انجام کارها، شیوه‌هایی را مشخص می‌کند که دنیا را اجرا می‌کنند و به آن معنا می‌بخشند، وقتی از این دریچه‌ها دیده می‌شود، مفاهیمی در روابط بین‌الملل مانند صلح، مذاکرات، دولت‌ها، دیپلماسی، سازمان‌های بین‌المللی و غیره- مجموعه‌ای از شیوه‌های فردی و جمعی هستند که درهم تنیده شده‌اند و نتایج خاصی را تولید می‌کنند(Cornut, 2017). نظریه‌پردازان کردارگرایی بر این عقیده‌اند که می‌توان به دولت‌ها، سازمان‌ها، جنگ‌ها، جنبش‌های اجتماعی، طبقات یا حتی شخصیت به‌عنوان اعمال(کردارها) نگاه کرد(Andersden and Neumann, 2012: 468). در حقیقت باید گفت که در کردارگرایی، ویژگی اصلی سیاست، چه سیاست در سطح داخلی و چه سیاست در سطح خارجی و جهانی آن؛ کردارمحور بودن آن است. یعنی امر سیاسی یک امر رویه‌مند و پدیدارگشته است که می‌توان آن را از طریق کردارهای

1- Practice Theory
2- Bourdieu
3- Neumann
4- Schatzki
5- Adler
6- Pouliot
7- Bueger
8- Antiuniversalist

مشخص، تبیین نمود. دال مرکزی کردارگرایی را بسیاری از متفکران آن، گریز از دوگانگی عین-ذهن بر می‌شمرند(Stern, 2003: 185). ادعایی که در این مقاله زیر سوال برده می‌شود.

کردارگرایان، سیاست بین‌الملل را دارای یک جنبه غیرقابل تقلیل می‌دانند و آن همان رویه‌ها و عادات الگومند رفتاری است که در قالب اموری فیزیکی و بدن‌مند تجلی پیدا می‌کنند. استدلال کردارگرایی این است که اغلب افعال انسانی، ورای اینکه منتج از پس‌زمینه‌ی ذهنی بازیگران باشند، تحت تأثیر شبکه‌ای به‌هم متصل از اقدامات فیزیکی زمینه‌مند و پیوسته می‌باشند. در حقیقت، استدلال آن‌ها این است که، کردارهای اجتماعی باعث می‌شود که بازیگران نه به دلیل خواسته خود بلکه به این دلیل که آن‌ها احساس می‌کنند که باید به شیوه خاصی کنش‌ورزی کنند؛ رفتار می‌کنند. یعنی عقلانیت مورد نظر کردارگرایان که منتج از دانش زمینه‌مند اجتماعی است، همراه با کنش‌های ذیل کردار و هم‌شأن آن‌ها می‌باشد. در تئوری کردارگرایی تأکید بر این موضوع است که هر روزه عادات و روال‌هایی وجود دارد که مردم برای نظم بخشیدن به پیچیدگی‌های اجتماعی انجام می‌دهند. کردارگرایان، در صدد اعطای یک نقش کانونی به کردارها، به‌عنوان عناصر دارای شأن عاملیت بوده‌اند. بر این اساس، آن‌چه که از نقطه‌نظر کردارگرایی باید در سیاست بین‌الملل به آن توجه نمود، یک شبکه‌ی چند بعدی از عناصر و اجزایی است که، حول محور کردارهایی خاص، متجلی گشته‌اند.

هستی‌شناسی به‌عنوان مهم‌ترین رکن یک نظریه، مشخص‌کننده دو نکته کاربردی مهم است: اول اینکه تا چه اندازه و چگونه می‌توان در مورد آن‌چه که ادعا می‌شود وجود دارد به یک شناخت قابل قبول دست‌یافت؟(معرفت‌شناسی)؛ و دوم هم اینکه تا چه اندازه می‌توان با واکاوی آن‌چه که ادعا می‌شود مبنای وجود در نظریه است، در چارچوب و حد و مرز نظریه باقی ماند(غنای هستی‌شناسانه)؟ در این موارد و در رابطه با کردارگرایی به‌طور مشخص این پرسش مطرح می‌شود که خود ماهیت کردارها را تا چه اندازه در چارچوب هستی‌شناسانه مورد ادعای کردارگرایان تبیین نمود، بدون اینکه از حد و مرز مورد ادعای این زمینه خارج شد؟ یا اینکه تأکید بر رابطه‌گرایی[1] موجود در کردارگرایی، مبنای هستی‌شناختی غنی‌ای را برای کسب شناخت مناسب از پدیده‌های سیاست بین‌الملل فراهم می‌آورد یا خیر؟ بر همین اساس در این پژوهش با شرح مبانی هستی‌شناسانه نظریه کردارگرایی درصدد پاسخ‌گویی به این پرسش اساسی می‌باشیم که: چه انتقاداتی و در چه ابعادی به مبانی هستی‌شناسی شبه نظریه کردارگرایی وارد است و در صورت امکان، چگونه می‌توان این ایرادات را مرتفع نمود؟

1- Relationalism

## ۱-پیشینه پژوهش

در میان منابع فارسی آثار کمی در رابطه با کردارگرایی وجود دارد. کتاب **نظریه کردارگرایی بین‌الملل: چشم‌اندازهای نوین**[1](۱۴۰۰) که جزو آثار مهم کردارگرایی می‌باشد متعلق به بیوگر و گادنیجر بوده و به‌وسیله دکتر دهقانی فیروزآبادی و دکتر ماندانا سجادی به‌عنوان اولین اثر فارسی در این زمینه منتشر شده است. این کتاب به تشریح رویکرد کرداری در رابطه با فهم روابط بین‌الملل و پدیده‌های آن می‌پردازد و مترجمین در این اثر با یک برداشت صحیح از مفهوم پرکتیس[2]، آن را به معنای کردار ترجمه می‌کنند.

رادفر و دهقانی فیروزآبادی در مقاله‌ای با عنوان **نظریه کردارگرایی روابط بین‌الملل**(۱۴۰۱)، به‌دنبال تبیین و تقریر و بیان کلی رویکرد کردارگرایی در سیاست بین‌الملل بوده و همچنین استدلال کرده‌اند که کردارگرایی یک نظریه مستقل از سازه‌انگاری است. هرچند که در این مقاله به برخی از نقدهایی که به کردارگرایی وارد است نیز اشاره شده اما در مجموع، رویکرد کلی این مقاله در دفاع از کردارگرایی و تأکید بر استقلال این رویکرد از سازه‌انگاری بوده‌است.

حسین سلیمی(۱۴۰۳) در مقاله‌ای با عنوان **فهم روابط جهانی از منظر کردارگرایی**، به تشریح رویکرد کرداری در روابط بین‌الملل پرداخته و استدلال مقاله بر این است که روابط بین‌الملل وارد فضای نوینی شده که می‌توان نام آن را روابط جهانی گذاشت. . این فضای نوین دیگر فضای رقابت نظامی اقتصادی دولت‌ها بر سر قدرت بیشتر و بر اساس محاسبهٔ عقلائی سود و زیان تلقی نمی‌شود بلکه فضایی است که در آن میدان‌های مختلفی برای کنش بازیگران مختلف پدید آمده است. در این میدان‌های جدید عادت‌واره‌هایی تازه پیداشده که هم نحوه ادراک بازیگران و هم شیوه عمل و کردار آنها را دگرگون ساخته است.

در مقاله‌ی دیگری به نام **مبانی فرانظری کردارگرایی در روابط بین‌الملل**، که توسط دهقانی‌فیروزآبادی و رادفر(۱۴۰۱) به رشته تحریر درآمده است، نویسندگان مدعی این بوده مهم بوده‌اند که مبانی فرانظری کردارگرایی همچون هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی آن، بر مبانی خاصی استوار بوده و استقلال عمل آن‌ها به‌گونه‌ای است که نم‌توان کردارگرایی را نسخه جدید و به‌روز شده سازه‌انگاری در نظر گرفت.

1- International Practice Theory: New Perspectives
2- Practice

عمـده مقـالات انگلیسـی کـه در رابطـه بـا کردارگرایـی و رابطـه آن بـا سـازه‌انگاری نوشـته شـده‌اند نیـز در دو دسـته قابـل تقسـیم‌بندی‌اند: یـک دسـته مقالاتـی کـه کردارگرایـی را نسـخه جدیـدی از سـازه‌انگاری می‌داننـد ماننـد مقالـه مک‌کـورت بـا نـام **نظریه‌کـردار و رابطه‌گرایـی به‌عنـوان سـازه‌انگاری جدیـد**[1] و یـک دسـته دیگـر مقالاتـی کـه مدعـی اسـتقلال ایـن رویکـرد نسـبت بـه سـازه‌انگاری و جهت‌گیـری جدیـد آن در روابـط بین‌الملـل می‌باشـند کـه از جملـه این‌هـا می‌تـوان بـه آثـار آدلـر[2] و پولیـوت[3] در مقالاتـی ماننـد **گسـترش جوامـع امنیتـی: جوامـع عملـی، خویشـتنداری و تحـول ناتـو پـس از جنـگ سـرد**[4](۲۰۰۸) و یـا **کردارهـای بین‌المللـی**[5](۲۰۱۱) اشـاره نمـود.

شـیندلر[6] و ویلـه[7] در مقالـه‌ی دیگـری بـا عنـوان **چگونـه کردارهـای بین‌المللـی را نقـد کنیـم؟**[8]، دو روش مجـزا بـرای نقـد کردارهـای بین‌المللـی را شـرح می‌دهنـد، نقـد اجتماعـی و نقـد عمل‌گـرا؛ و مدعـی می‌شـوند کـه ایـن دو مـدل نقـد در تقابـل سیسـتماتیک باهـم قـرار دارنـد و مبتنـی بـر مقدمـات معرفتـی متضـاد هسـتند. آن‌هـا در ایـن مقالـه بـا تأکیـد بـر اینکـه درک گزینه‌هـای جایگزیـن و بدیل‌هـای گوناگـون می‌توانـد بـه توسـعه و افزایـش قـدرت تبیینـی کرادارگرایـی کمـک کنـد، مفیدیـت شـیوه مطالعاتـی خـود را بـا بررسـی شـیوه‌های دیپلماسـی چندجانبـه کـه از طریـق آن شـورای امنیـت سـازمان ملـل اجـازه مداخلـه نظامـی در لیبـی را در سـال ۲۰۱۱ داد، نشـان می‌دهنـد. آن‌هـا همچنیـن تأکیـد می‌کننـد کـه تئـوری کردارگرایـی یـک نقطـه برتـری متمایـز در مـورد اینکـه چگونـه تحلیـل تجربـی هنجارگرایـی و ارزیابـی هنجـاری عملکردهـای سیاسـی می‌تواننـد یکدیگـر را آگاه کننـد، ارائـه می‌کنـد.

باتوجـه بـه مـوارد گفتـه شـده، بایـد بـه ایـن نکتـه اشـاره شـود کـه در اکثـر منابـع موجـود، خصوصـاً منابـع فارسـی؛ یـک تـلاش فکری-فلسـفی بـرای نقـد همه‌جانبـه مبانـی فرانظـری ایـن رویکـرد صـورت نگرفته‌اسـت یـا اگـر در برخـی منابـع خارجـی نیـز چنیـن اتفاقـی افتـاده، عمومـاً در راسـتای تأییـد ایـن اسـتدلال بـوده کـه کردارگرایـی نسـخه‌ی خاصـی از سـازه‌انگاری اسـت. ایـن در حالـی اسـت کـه اسـتدلال مقالـه پیـش رو، ایـن اسـت کـه عمومـاً کردارگرایـی را نمی‌تـوان در یـک تعریـف متعـارف، یـک نظریـه به‌شـمار آورد و همچنیـن اینکـه

1- Practice Theory and Relationalism as the New Constructivism
2- Adler
3- Pouliot
4- The Spread of Security Communities: Communities of Practice, SelfRestraint, and NATO's Post—Cold War Transformation
5- International Practices
6- Schindler
7- Wille
8- How Can We Criticize International Practices?

مبانـی هستی‌شناسـانه ایـن تئـوری به‌گونه‌ای‌اسـت کـه احتیاجـی نیسـت آن را نسـخه‌ی خاصـی از سـازه‌انگاری در نظـر بگیریـم، چـرا کـه بـا یـک فهـم عمیـق برسـاخت‌گرایانه، کردارگرایـی علی‌رغـم اینکـه مدعـی فرارفتـن از دوگانه‌هـای رایـج هستی‌شـناختی اسـت، چیـزی جـز یـک برداشـت سـازه‌انگارانه سـاده و گزینشـی نیسـت و بیشـتر بایـد آن را یـک شـبه‌نظریه یـا رویکـرد بسـیط و البتـه مفیـد به‌شـمار آورد تـا یـک نظریـه سـاختارمند.

## ۲-ظهور کردارگرایی در روابط بین‌الملل

کردارگرایـی، یـا در معنایـی دیگـر چرخـش کـرداری[1]، در سـال‌های آغازیـن قـرن قـرن ۲۱ توسـط نوُیمـان[2] به‌عنـوان یـک زمینـه فکـری جدیـد وارد حـوزه مطالعـات روابـط بین‌الملـل شـد. ایـن اندیشـمند، بـا انتشـار مقالـه‌ی پیشـتاز و پیشـروی خـود در سـال ۲۰۰۲ تحـت عنـوان بازگشـت کـردار بـه چرخـش زبانـی: مطالعـه مـوردی دیپلماسـی[3]؛ در فصلنامـه‌ی دگراندیـشِ میلنیـوم[4]، پیشـاهنگ چرخـش کـرداری در روابـط بین‌الملـل شـد؛ وی دانشـمندانِ روابـط بین‌الملـل را فراخوانـد تـا بـه جـای تأکیـد و تمرکـز بـر کنش‌هـای عقلانـی و عوامـل سـاختاری، کردارهـایِ تکوین‌دهنـده‌ی زندگـی روزمـره‌ی سیاسـت بین‌الملـل را مـورد مطالعـه قـرار دهنـد (رادفـر و دهقانـی فیروزآبـادی، ۱۴۰۱: ۵).

نُویمـان به‌عنـوان سـردمدار اولیـه کردارگرایـی در روابـط بین‌الملـل مدعـی اسـت کـه: «چرخـش زبانـی در علوم‌اجتماعـی در جهـت دادن توجـه بـه پیش‌شـرط‌های کنـش، و نیـز آن اعمالـی کـه بـه عنـوان کنش‌هـای گفتـاری درک می‌شـوند، مثمـر ثمـر بـوده اسـت. بـا ایـن حـال، تـا آنجـا کـه چرخـش زبانـی فقـط رویکردهـای متنـی را در بـر می‌گیـرد، مطالعـه انـواع دیگـر کنـش را در پرانتـز قـرار می‌دهـد، بنابرایـن قـادر نخواهـد بـود زندگـی اجتماعـی را کـه بـه عنـوان یـک کل درک می‌شـود، توضیـح دهـد. مـا بایـد بـه نظریـه پـردازان اصلـی ماننـد ویتگنشـتاین و فوکـو بازگردیـم کـه چرخـش زبانـی را بـا چرخـش به‌سـمت عمـل تکمیـل کردنـد»(Neumann, 2022: 627).

در حقیقـت پیشـنهاد نوُیمـان ایـن بـود کـه چرخـش کـرداری می‌توانـد بـه عنـوان وزنـه تعادلـی بـرای تمرکـز زبانـی در روابـط بین‌الملـل پساپوزیتیویسـتی عمـل کنـد. بـرای نوُیمـان، حسـاب‌های مبتنـی بـر متـن و به‌ویـژه، تحلیـل گفتمـان بـرای درک پیش‌شـرط‌های عمـل مفیـد هسـتند، امـا بایـد بـا مطالعـه رویه‌هـا تکمیـل

1- Practice Turn
2- Neumann
3- Returning Practice to Linguistic Turn: The Case of Diplomacy
4- Millennium

شـوند تـا چگونگـی گسـترش سیاسـت بین‌الملـل را توضیـح دهنـد، ایـن دسـتور کار توسـط آدلـر و پولیـو ۲۰۱۱ وارد جریـان اصلـی ایـن رشـته شـد، کـه اسـتدلال می‌کننـد کـه مطالعـه رویه‌هـا مـی توانـد نقطـه کانونـی بـرای تبـادل فراپارادایمـی ارائـه کنـد(Wille, 2018). متفکـران بسـیار دیگـری نیـز در قالـب رویکـرد کـرداری بـه بیـان نقطه‌نظـرات خـود پرداخته‌انـد. آدلـر و پولیـو در آثـار خـود در سـال‌های بعـد از ۲۰۰۸ یـک گام دیگـر بـه پیشـبرد چرخـش کـرداری کمـک نمودنـد. در حقیقـت آن‌هـا از چرخـش جامـع تـری بـه کردارهـا بـرای کل رشـته روابـط بین‌الملـل حمایـت کردنـد. آن‌هـا نظریـه کردارگرایـی را نـه بـه عنـوان افزودنـی بـه کارنامـه روابـط بین‌الملـل پساپوزیتیویسـتی و نـه بـه عنـوان یـک پارادایـم جدیـد بـه خـودی خـود، بلکـه بـه عنـوان رویکـردی کـه امـکان تبـادل بیـن پارادایمیـک بیـن همـه اردوگاه هـای مهـم در روابـط بین‌الملـل را فراهـم می‌کنـد، از جملـه رئالیسـم، لیبرالیسـم، سـازه‌انگاری و پساسـاختارگرایی؛ حمایـت نمودنـد(Schindler and Wille, 2019. pp.1014-1024). شـاتزکی از دیگـران متفکـران مهـم کردارگرایـی بوده‌اسـت. بـه گفتـه شـاتزکی، کردارهـا، ماتریسـی از فعالیت‌هـا (آرایـه‌ای) هسـتند کـه از طریـق سـازمان خارجـی و یـک «میـدان» یـا «موضـوع» مشـترک و همچنیـن از طریـق یـک سـازمان به‌هـم مرتبـط هسـتند(Schatzki, 1996 and 2001).

شـاتزکی واقعیـت اجتماعـی را بـه عنـوان یـک موضـوع درک می‌کنـد: **شـبکه در هـم تنیـده از انـواع شـیوه‌های اجتماعـی**؛ بـه ایـن ترتیـب او مـی خواهـد پاسـخ‌ها را بـه مسـائل کلیـدی علـوم اجتماعـی- انسـانی ماننـد عمـل، ذهنیـت، عقلانیـت، هنجارگرایـی، زبـان، قـدرت، علـم، سـازماندهی، بازتولیـد و دگرگونـی زندگـی اجتماعـی و... دوبـاره فرمولـه کنـد. او بـه دنبـال نشـان دادن ایـن اسـت کـه همـه پدیده‌هـای اجتماعـی را می‌تـوان بـه عنـوان بخشـی از اجتماعـی تحلیـل کـرد کـه شـیوه‌ها و یـا زمینه‌هـای آن‌هـا در تعامـل متقابـل بـا یکدیگـر هسـتند. تعامـل و زمینه‌منـدی‌ای کـه همـه پدیده‌هـای اجتماعـی بـه وسـیله آن ایجـاد می‌شـوند و اعمـال اجتماعـی وابسـته بـه آن‌هـا هسـتند. مثـلاً حتـی عقلانیـت نیـز یـک امـر اجتماعـی اسـت، زیـرا در واقعیـت فقـط در درون اجتمـاع و در بسـتر آن کار مـی کنـد. همچنیـن اعمـال اجتماعـی موجـودات اجتماعـی بسـته نیسـتند، بلکـه آن‌هـا بـرای تعییـن امـور کلان اجتماعـی و همچنیـن بـرای ایجاد امـور خـرد اجتماعی پویـا هسـتند؛ یعنـی در شـیوه‌های اجتماعـی، ویژگی‌هـای نظـم اجتماعـی کلـی و مداخـلات فـردی از بازیگـران را می‌تـوان مطالعـه کـرد(Schatzki, 2001).

## ۳-هستی‌شناسی، مهم‌ترین رکن یک نظریه

هسـتی شناسـی اجتماعـی مطالعـه ماهیـت و ویژگـی هـای جهـان اجتماعـی اسـت؛ بـه تجزیـه و تحلیـل چیزهایـی در جهـان می‌پـردازد کـه از تعامـل اجتماعـی ناشـی می‌شـوند، و توضیـح اینکـه چـه چیـزی آن‌هـا را بـه چیزهایـی تبدیـل می‌کنـد

که هستند - یعنی چگونه جهان اجتماعی ساخته شده است. تجزیه هستی شناسی اجتماعی به دو شیوه و در دو حوزه ظاهراً متفاوت صورت می‌گیرد. یک حوزه می‌پرسد موجودیت‌های اجتماعی چیست و چگونه تعیین می‌شوند؟ برای مثال، چه شرایطی برای زن بودن یک فرد یا این‌که چیزی را یک باور گروهی به‌شمار آوریم چیست؟ حوزه دوم به بررسی منابع یا مولدهای انواع یا موجودات اجتماعی می پردازد، یعنی چه چیزی موجودات اجتماعی را از نظر اجتماعی می‌سازد یا به‌وجود می‌آورد؟ این دو شیوه معمولاً در نظریه‌های گوناگون به‌صورت منفرد استفاده می‌شوند.

به‌عنوان یک تعریف اولیه، هستی‌شناسی عبارت است از مطالعه چیزی که وجود دارد. تعاریف عمده‌ای از سوی متفکران زیادی وجود دارد که هستی‌شناسی را مطابق آن‌ها شرح داده‌اند. در این نوشتار، هستی‌شناسی را به‌این صورت تعریف می‌کنیم: هستی‌شناسی عبارت است از مطالعه آن چه که مدعی وجود آن هستیم به‌عنوان هستی‌ای که باید باشد، مطالعه این که وجود مورد نظر ما، از چه اجزایی ساخته شده و مبانی آن چیست؟ و همچنین مطالعه چگونگی ارتباط میان وجود و اجزاء آن. در این تعریف، هستی‌شناسی یک هدف روشن و هستی‌شناس یک کارویژه مهم دارد و آن، واکاوی هستی(یا وجود) مورد ادعاست. بسیاری از متفکران و نظریه‌پردازان علوم انسانی، خصوصاً در رشته روابط بین‌الملل، طرفدار تقدم معرفت‌شناسی بر هستی‌شناسی اند و استدلال آن‌ها این است که تا وقتی راه‌های شناخت یک چیز را ندانیم و نسبت به آن‌ها آگاهی نداشته باشیم، قادر به کسب معرفت در مورد آن‌چه که مدعی وجود آنیم، نخواهیم بود. استدلالی که در این مقاله، قویاً با آن مخالفت می‌شود. هیچ لزومی ندارد که ما برای اثبات موجودیت چیزی، نسبت به راه‌های شناخت آن، تسلط کامل داشته باشیم؛ چرا که اگر این‌گونه بود، بسیاری از نظریات مفید در رشته‌های گوناگون، از جمله رشته نظریات مکانیک کوانتوم در فیزیک که حاصل تخیلات عمیق برخی از دانشمندان بوده‌اند، مجال ظهور و بروز نمی‌یافتند. مهم‌ترین کارکرد یک نظریه را اگر کمک به فهم بهتر و قاعده‌مندتر جهان در نظر بگیریم، کارویژه هستی‌شناسی این است که، دقیقاً درباره آن‌چه **باید** در مورد آن بحث کنیم بسترسازی کند، نه آن چه که **می‌توانیم** در مورد آن گفتگو کنیم. خصلت ابطال‌پذیری نیز در این موقعیت، با ظرافت خاصی کارایی خود را نشان می‌دهد. اگر آن‌چه که مدعی می‌شویم وجود دارد و باید بستر بحث در سایر حوزه‌ها باشد با گونه‌های مختلف آزمایش؛ رد شود یا تناقض معناداری را نشان دهد، در این نقطه، هستی‌شناسی نظریه سست و متعاقب آن؛ نظریه زیر سوال رفته و تئوری‌های بدیل مجال بروز می‌یابند. هستی‌شناسی مهم‌ترین رکن یک نظریه و خصوصاً نظریه روابط بین‌الملل است و بر معرفت‌شناسی تقدم دارد،

چـرا کـه دنیـای سیاسـت بین‌الملـل، یـک دنیـای غیرقابـل مشـاهده مسـتقیم اسـت و در نتیجـه بایـد ابتـدا در مـورد آن‌چـه کـه مدعـی وجـود آن هسـتیم بحـث کنیـم. هستی‌شناسـی، خصوصـاً در نظریـات روابـط بین‌الملـل، بـا بحـث در مـورد چیسـتی روابـط بین‌الملـل، بـه معنـادار کـردن سیاسـت بین‌الملـل کمـک کـرده و از دیالکتیـک میـان هستی‌شناسـی و امرواقـع در روابـط بین‌الملـل؛ حقیقـت سیاسـت بین‌الملـل آشـکار می‌شـود.

## ۴-مبانی هستی‌شناختی کردارگرایی

کردارگرایـی در روابـط بین‌الملـل، محصـول چرخـش کـرداری در علوم‌اجتماعـی اسـت. چرخـش کـرداری، از نظـر هستی‌شناسـی بـه معنـای نـگاه کـردن بـه واقعیـت اجتماعـی بـه عنـوان عمـل و/یـا مجمـوع اعمـال؛ یـا حتـی دیـدن اجتماعـی نظریـه به عنـوان شـکلی از عمـل و اسـتفاده از آن‌هـا بـه عنـوان مبنایـی بـرای کاوش اجتماعـی اسـت(VIŠŇOVSKÝ, 2009, p.386). ادعـای کردارگرایـان ایـن بوده‌اسـت کـه، تکثیـر بازیگـران بدیـع و اشـکال گوناگـون اقتـدار و پیدایـش مجموعـه‌ای از نظم‌هـای جزئـی امـا بـه هـم پیوسـته، بـه فشـارهایی قـوی (فرا-نظـری) بـر «هستی‌شناسـی پیش‌زمینـه» بـه منظـور شناسـایی سـاختمان مناسـب تحلیـل پدیده‌هـای بین‌المللـی تبدیـل شـده‌اند؛ بلوک‌هایـی بـرای نظریه‌پـردازی چنیـن قالب‌هـای متعـدد نظـم بین‌المللـی از نظـر تجربـی، کـه ایـن امـر مسـتلزم تلاش‌هایـی بـرای بررسـی دقیق‌تـر اشـکال عملـی «جهان‌سـازی» بیـن الاذهانـی اسـت(Walter, 2019, p. 539)؛ کـه ایـن مسـئله، همـان تأکیـد بـر جنبـه عملـی و بدن‌منـد پدیده‌هـای بین‌المللـی اسـت. از نقطـه نظـر کردارگرایـان، علـم نظریـه تولیـد می‌کنـد امـا خـود یـک نظـام اجتماعـی و شـکل کامـلاً مـادی شده‌اسـت کـه در قالـب رویه‌هـا و کردارهـا پدیـدار می‌شـود، کردارگرایـان بـا انتقـاد از مـدل علـوم طبیعـی بیـان می‌دارنـد کـه علـوم طبیعـی می‌خواهـد هنجـار کل علـم باشـد امـا ایـن بـه نظـر مـی رسـد کـه بـرای علـوم اجتماعـی- انسـانی فاجعـه بـار باشـد(VIŠŇOVSKÝ, 2009, p. 387)، از همیـن جهـت آن‌هـا مدعی‌انـد کـه بـا تمرکـز بـر رویه‌هـا و دادن تقـدم هستی‌شناسـانه بـه کردارهـای انسـانی، قـادر بـه تبییـن، تشـریح و حتـی آسیب‌شناسـی افعـال کارگـزار انسـانی می‌باشـند.

یکـی از خصوصیـات مـورد ادعـای هستی‌شناسـانه کردارگرایـی، نقـد ماهیت‌گرایـی اسـت. کردارگرایـان پارادایم‌هایـی ماننـد رئالیسـم یـا سـازه‌انگاری را، ماهیت‌گـرا می‌داننـد و معتقدنـد کـه اینگونـه نظریـات بـه بن‌مایه‌هـای مـادی و یـا معنایـی سیاسـت بین‌الملـل تأکیـد دارنـد، در صورتـی کـه کردارگرایـی بـر رابطه‌محـور بـودن روابـط و سیاسـت بین‌الملـل تأکیـد دارد و چیزهـا یـا هسـتی‌ها را به‌عنـوان رابطـه، در نظـر دارد. بسـیاری از مفاهیـم فرانظـری کردارگرایـی بین‌المللـی، متأثـر از آراء بوردیـو، جامعه‌شـناس مشـهور می‌باشـند. او تـلاش میکنـد کـه ضمـن اسـتفاده

از نظرات بسیاری از جامعه شناسان پیشرو، تغییری اساسی در نوع نگاه به مسائل اجتماعی ایجاد کرده و راهی متفاوت برای طی کردن مسیر شناخت ترسیم کند، ازنظر بوردیو درواقع ساختارهای مادی جدا از ذهن انسانی وجود دارند اما تأثیرگذاری اجتماعی آن‌ها در صورتی است که بتوانند به‌صورت عادات وچارچوب‌های ماندگار ذهنی در ذهن انسان‌ها باقی بمانند و در قالب کردارهایی معین ظهور نمایند (سلیمی، ۱۴۰۳: ۳۷و۳۸). بوردیو جهان اجتماعی را نه یک جهان خطی، بلکه یک شبکه پیچیده از روابط متقابل برمی‌شمرد و مانند سازه‌انگاران، بر تغییر و تحولات دائمی، در پرتو روابط متقابل تأکید دارد. پولیوت از دیگر متفکران اصلی کردارگرایی استدلال می‌کند که: «در زندگی اجتماعی و سیاسی، بسیاری از اعمال، اساساً از عقلانیت ابزاری (منطق پیامدها)، پیروی از هنجارها (منطق تناسب) یا کنش ارتباطی (منطق بحث) ناشی نمی‌شوند. این سه منطق کنش اجتماعی از یک سوگیری بازنمودی رنج می‌برند، به این دلیل که به جای آنچه که از چه چیزی فکر می‌کنند(مبنای تفکر)، بر آن‌چه که کارگزاران درباره آن فکر می‌کنند، تمرکز می‌کنند. بر اساس منطق عملی بودن، شیوه‌ها(کردارها)، نتیجه دانش نامفهومی هستند که کاری را که باید انجام شود بدیهی یا عقلانی می‌کند. بینش‌های فلسفه، روان‌شناسی و جامعه‌شناسی پشتیبانی تجربی و نظری را برای این دیدگاه فراهم می‌کند. منطق کراداری گرچه مکمل سایر منطق‌های کنش اجتماعی است، اما از نظر هستی‌شناختی بر آن‌ها تقدم دارد، زیرا در تقاطع ساختار و عامل قرار دارد»(Pouliot, 2008, p. 257). گفته شد که در نگاه کردارگرائی آن‌چه مهم است و بنیان پدیدارهای اجتماعی را شکل می‌دهد، نوع عملکرد یا در معنایی دیگر، کرداری است که توسط عاملان اجتماعی انجام می‌شود؛ کردار در این نظریه در مرکز توجه قرار دارد در درون میدان و زمینهٔ اجتماعی خاص شکل می‌گیرد که به‌نوبه خود از عادت‌واره‌ها و سرمایه‌هایی تشکیل شده که در اثر کنش متقابل بین ذهنی پدیدار می‌شوند(سلیمی، ۱۴۰۳: ۳۶). بوردیو در بُعد هستی‌شناسی جامعه را فضایی اجتماعی مرکب از مجموعه به هم پیوسته‌ای از میدان‌ها (ساختارها) و عاملان اجتماعی (افراد یا سازمان‌ها) دارای عادت‌واره‌های مرتبط با میدان‌ها می‌داند که به‌عنوان کنشگر در قالب قواعد حاکم بر میدان‌های اجتماعی و مطابق با عادت‌واره‌های خود در جهت دست‌یابی به انواع سرمایه‌ها با هم در تعامل و رقابت قرار دارند(محمدی و همکاران، ۱۳۹۷: ۶۲). عادت‌واره یک مفهوم مهم در تکوین رویکرد کردارگرایی بوده‌است که توسط بوردیو معناپردازی شده‌است.

«نوعی آمادگی عملی، نوعی آموختگی ضمنی، نوعی فراست، نوعی تربیت‌یافتگی اجتماعی از نوع ذوق، سلیقه، که به عامل اجتماعی این امکان

را می‌دهد که روح قواعد، آداب، جهت‌ها، روندها، ارزش‌ها، و دیگر امور حوزه‌ی خاص خود را دریابد، درون آن پذیرفته شود، جا بیفتد و منشأ اثر شود»(بوردیو، ۱۳۸۰: ۱۵و۱۶). در حقیقت عادت‌واره را می‌توان عامل هدایت افعال و افکار انسان در یک جهت خاص برشمرد. از این منظر، عادت‌واره‌ها در کانون مفهوم کردار قرارگرفته و برای بینان‌شناسی کردارهای سازنده جهان اجتماعی(مطابق هستی‌شناسی کردارگرایی)؛ باید به واکاوی عادت‌واره‌ها بپردازیم.

«عادت واره‌ها اصول تکثیرگر رفتارهای متمایز و متمایز کننده‌اند، آنچه کارگر می‌خورد و به خصوص شیوه خوردن او و ورزشی که انجام می‌دهد و شیوه انجام آن، عقاید سیاسی که دارد و شیوه‌ای که برای ابراز آن در پیش می‌گیرد، به گونه‌ای نظام یافته از موارد مشابه آن نزد مدیرعامل‌های صنعتی متفاوت است. اما عادت واره‌ها علاوه بر این الگوهای طبقه‌بندی کننده، اصول طبقه‌بندی، اصول نگرش و تقسیم بندی بر اساس این نگرش و سلیقه‌های مختلف نیز هست. عادت واره‌ها میان آنچه خوب است و آنچه بد است، میان آنچه ممتاز است و آنچه معمولی است و...تفاوت می‌گذارند؛ نکته اصلی این است که این موارد نزد افراد و طبقات متفاوت یکسان نیست به عنوان مثال یک رفتار واحد با یک دارایی واحد ممکن است در نظر کسی یا طبقه‌ای یعنی در قالب عادت والای او ممتاز باشد، برای دیگری پوچ و برای سومی معمولی باشد»(بوردیو، ۱۳۸۰: ۳۷). با برجسته‌سازی جایگاه مفهوم عادت‌واره در شکل‌گیری مفهوم کردار، اگر این تعریف مختصر و مفید از کردار را بپذیریم که «کردارها عبارت‌اند از الگوهای کنشی که از نظر اجتماعی دارای معنا هستند»(Adler-Nissen, 2016, p. 89)؛ آن‌گاه رابطه‌ی میان کردار و عادت‌واره را می‌توانیم به‌صورت دو شکل زیر نشان بدهیم که هر دو با یک رابطه شبه کوانتومی همزمان وجود دارند:

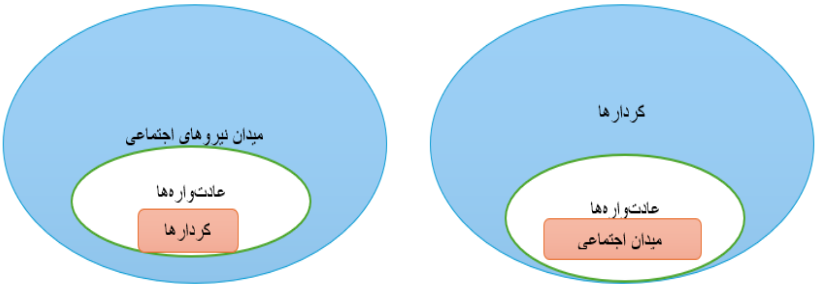


در حقیقت، می‌توان گفت که کردارگرایان برای غلبه بر دوگانگی‌های رایج هستی‌شناختی، مجموعه‌ی عوامل اثرگذار بر تکوین و تجلی رویه‌ها و کردارها را در بنیان‌های هستی‌شناختی خود به‌کار گرفته‌اند، اما در نهایت، بدون اینکه خود را وام‌دار تمام و کمال جریان خاصی بدانند، کردارها را به کانون وجودی تحلیل خود آورده‌اند.



## چرا کردارگرایی را نمی‌توان نوسازه‌انگاری نام نهاد؟

تأکید این مقاله مبنی بر اینکه نباید نام نوسازه‌انگاری را بر رویکرد کردارگرایی بین‌المللی نهاد، نه به این دلیل است که کردارگرایی ماهیتی متفاوت از سازه‌انگاری دارد، بلکه به این دلیل است که نظریه‌ای که قرار است نام آن را نوسازه‌انگاری بنامیم، باید یک نظریه ساختارمند، میان‌رشته‌ای و بسیار بامصمی‌تر و کاربردی‌تر از کردارگرایی باشد. صرف اینکه بخواهیم بدن‌مندی و عادات رفتاری و عملی را با یک نگرش سازه‌انگارانه پررنگ کنیم، به این معنی نیست که حق داریم نام نوسازه‌انگاری را با رویکردهایی کلی مانند کردارگرایی، خراب کنیم. در یک بیان کلی می‌توان گفت که ادعای اصلی کردارگرایان در بحث هستی‌شناختی این است که این رویکرد در بحث هستی‌شناسانه از دوگانه‌های رایج هستی‌شناسی مانند عین-ذهن و ماده-معنا و ساختار-کارگزار فراتر می‌رود و متضمن وحدت و یکپارچگی میان آن‌هاست. در پاسخ به این ادعا باید گفت که: اولاً، تعدادی فعل پیوسته و معنادار برخی از طرفداران کردارگرایی این‌گونه استدلال می‌کنند که: در سازه‌انگاری؛ کارکرد کردار در قوام‌بخشی متقابل ساختار و کارگزار و تولید و بازتولید این دو؛ مطالعه و تبیین می‌شود(رادفر و دهقانی فیروزآبادی، ۱۴۰۱: ۴). در پاسخ باید گفت که علی‌رغم این‌که نمی‌توان منکر نقش کردارها در قوام‌بخشی متقابل ساختار

و کارگزار بود؛ اما همچنین نمی‌توان یک سه‌گانه‌ی ساختار-کردار-کارگزار را مطرح نمود و این موضوع که دقیقاً از هستی‌شناسی کردارگرایی منتج می‌شود، ناشی از یک فهم ناصحیح سازه‌انگارانه است.

در قالب رابطه‌گرایی کرادارگرایی این‌گونه استدلال می‌شود که، کردار از جایگاه منحصربه‌فردی برخوردار بوده و در تقاطع ساختار و کارگزار، ازیک‌سو و ماده و معنا از سوی دیگر، قرار دارد، به گونه‌ای که کردار نه ساختار است و نه کارگزار؛ همچنین نه کاملاً یک واقعیت مادی است و نه انگاره محض که انحصاراً به معانی اجتماعی و گفتمان‌ها وابسته باشد، از این رو، دوگانه ساختار و کارگزار و ماده و معنا در عمل منحل می‌شود(فیروزآبادی و رادفر، ۱۴۰۱: ۱۹۹). در پاسخ باید گفت که؛ رابطه‌گرایی موجود در کردارگرایی، خود، یک نگاه سازه‌انگارانه است. استدلال سازه‌انگاری این است که بازیگران در جریان فرآیند اجتماعی و افعال متعامل، دارای هویت، منافع و شخصیت می‌شوند. مواردی مانند میدان، سرمایه و عادت‌واره؛ هنگامی که برای تعریف و مفهوم بندی کردار استفاده می‌شوند؛ در عمل، چیزی بیش از نوع خاصی از هویت که با سازه‌انگاری قابل توضیح است، نیستند. ونت، هویت را آنچه که چیزی را به آن‌چه که هست تبدیل می‌کند، تعریف می‌کند و آن را خصوصیتی در کنشگران نیت‌مند که موجد تمایلات انگیزشی و رفتاری است برمی‌شمارد(ونت، ۱۳۸۴: ۳۲۶). هویت، منافع را به‌وجود می‌آورد و توزیع منافع در یک اجتماع مبتنی بر هویت‌ها، یک مدل فرهنگ و یا خرده‌فرهنگ‌هایی را به‌وجود آورده که در رفتارها و رویه‌های رفتاری متجلی شده و واقعیت اجتماعی را به یک حقیقت عینی تبدیل می‌کنند. در سازه‌انگاری، فرهنگ‌ها که منتج از استمرار هویت‌ها و منافع می‌باشند، متضمن همان عادات رفتاری بدن‌مندی هستند که آن را به‌نام کردار می‌شناسیم. از نظر ونت، بازیگران، خود ممکن است به‌واسطه عوامل بیرونی مثل محرک‌ها و یا مشوق‌های ارسال شده از سمت برخی نهادها و رویه‌های تثبیت شده، یا حتی برخی ویژگی‌های درونی فرد مثل تعهد به هویت‌های تثبیت‌شده، در تثبیت هویت‌ها و مطابق آن، رویه‌های رفتاری، نقش داشته باشند(Zehfuss, 2001, p.322). بنابراین، احتیاجی به اینکه معنای متعارف کردار را با بهره‌گیری از نظریه‌های البته ارزشمندی مانند نظریات بوردیو، بیهوده پیچیده کنیم، نخواهد بود. کردارها در یک زمینه‌ی گفتمانی برساخته می‌شوند و صرف تأکید بر ناخودآگاه بودن کردارها، از معنادار بودن و زمنیه‌مندبودن آن‌ها نخواهد کاست.

«کسب دانش از راه یادگیری، فرایندی ذاتًا و اساساً جمعی و اشتراکی است. کردارها، همیشه غالباً و عمدتاً از طریق «قواعد بازی»همزاد و وابسته به جمع و گروه هستند. کردارها، به عنوان تعامل کنشگران فراگرفته و درونی می‌شوند. برای نمونه، فوتبالیست‌ها یا کودکان در یک مهد، در مرور «الگوهای تعامل تکراری» کودک، کردار را

در فرایند بازی یاد می‌گیرند. کردارها، به‌مثابه زمان به یک ثبات موقت رسیده و تثبیت می‌شوند. چون نیاز کنشگران به تعامل با یکدیگر آن‌ها را برآن می‌دارد تا به ساختارهای جمعی و مشترک بازگردند. البته این بدان معنا نیست که جمعی‌بودن انسان پیش‌شرط لازم برای انجام یک کردار است. چون در بسیاری از مواقع کنشگران از طریق تعامل با یک ماشین، مثلاً رایانه، بدون ارتباط با افراد انسانی دیگر یک کردار را فرا می‌گیرند»(رادفر و دهقانی فیروزآبادی(۱۴۰۱)، به نقل از (Bueger and Gadinger, 2018, p.27-29). استدلال فوق، تا پیش از آنکه بحثی در مورد روابط انسان با غیرانسان(مانند رایانه و...)، شده‌باشد؛ چیزی جز بازتعریف دیگر و بازتشریح دیگری از هنجارها و هویت‌ها و فرهنگ نیست؛ خصوصاً اصطلاح قواعد بازی، همان فرهنگی است که به مرور زمان در یک بستر اجتماعی شکل‌گرفته و استمرار یافته‌است و جدای از ساختار و کارگزار نیست. قسمتی هم که در مورد روابط انسان با غیرانسان توضیح داده‌شده، بیان دیگری از شرطی‌سازی در روان‌شناسی است. کردارهای شکل‌گرفته به‌وسیله روابط انسان با ماشین، متضمن یک فرآیند یادگیری از طریق محرک‌های گوناگون است و می‌توان آن را در چارچوب نظریات شرطی‌سازی به‌خوبی تبیین نمود.

همان‌گونه که گفته شد، یک اصل کلیدی در هستی‌شناسی نظریه‌های کردارگرایی و رویکردهای روزمره، رد دوآلیسم‌ها و به رسمیت شناختن رابطه ذاتی بین عناصری است که اغلب به صورت دوگانه با آن‌ها برخورد شده است (Feldman and Orlikowski, 2011, p. 1242)؛ در یک پاسخ دیگر باید گفت که اساساً ادعای فائق آمدن بر این دوگانگی‌های هستی‌شناختی، در قالب رویکردها و نظریات دیگری مانند کوانتوم نیز پیگیری شده‌است، آن هم به‌صورت جامع‌تر و علمی‌تر و البته به شیوه‌ای متفاوت. کردارگرایی در پاسخ به این پرسش هستی‌شناسانه که کدام ویژگی‌های جهان محصول جامعه، انسان و یا طبیعت است؛ با خلط مبحث و التقاط‌گرایی نادرست، دچار ناکامی می‌شود. کردارها در کردارگرایی، نه کارگزار هستند و نه ساختار؛ و به گفته کردارگرایان، قوام بخش ساختار و کارگزار هستند و شامل دو بُعد مادی و ذهنی هستند. مگر فرهنگ‌های آنارشی مورد تأکید سازه‌انگاری، متضمن یک سری رویه‌های معنادار دارای وجه مادی که هم خلصت خوددتحقق بخشی و هم قوام‌بخشی دارند، به‌شمار نمی‌آیند؟ یا مگر غیر از این است که، در فیزیک کوانتومی همه چیز به همه چیز مربوط است(Wendt, 2015, p.149). یا اینکه، مگر در بازی‌های کوانتومی، ارتباطات حداکثری و برهم کنش‌های گوناگون پدیده‌ها مدنظر قرار نمی‌گیرد (Flitney and Abbott, 2002, p. 175). پس اساساً تأکید بر کردار از یکسو و از سوی دیگر ادعای فائق‌آمدن بر دوگانه‌های هستی‌شناختی چه ضرورتی دارد؟ یکی دیگر از نقدهایی که متوجه کردارگرایی است، عدم توجه آن به روابط قدرت است، در حقیقت،


سال دوم، شماره۲، شماره ٦، پیاپی ٦، پاییز و زمستان ۱٤۰۲
نقدهستی‌شناسانه نظریه‌کارکردگرایی سیاست‌بین‌الملل

رویه‌ها و عادت‌واره‌ها هیچ‌گاه خارج از بستر قدرت شکل نگرفته و بازتولید نمی‌شوند. زمینه‌ای که کردارها در آن شکل می‌گیرند، اولاً یک بستر معنایی و گفتمانی است و دوماً یک محیط فوکویی است. حقیقت به گفته فوکو بیرون قدرت یا فاقد قدرت نیست، حقیقت چیزی این‌جهانی است و در این جهان به یُمن شکل‌های اجبار تولید می‌شود. در نهایت باید گفت که کردارگرایی نه‌تنها نوسازه‌انگاری نیست، بلکه حتی می‌توان آن را یک سازه‌انگاری خلط کننده در نظر گرفت که سعی دارد یک هستی‌شناسی مستقل تولید کند، اما در انجام این کار ناتوان است.

## نتیجه‌گیری

در علوم اجتماعی بر خلاف علوم طبیعی، صحبت از واقعیات و هست‌ها بسیار دشوار است. دانشمند زیست‌شناسی یا علوم سلولی-مولکولی‌ای را در نظر بگیرید که در حیطه مدل‌سازی سلولی مشغول فعالیت است. پیش‌فرض او مسلماً بر این فرضیه استوار است که سلول از اجزای مشخصی مانند هسته، سیتوپلاسم، اندامک‌ها و ... ساخته شده‌است و به‌این صورت، مبنای مدل‌سازی خود را براساس یک سری امور پذیرفته شده و مشخص و مورد اجماع، قرار می‌دهد. این درحالی است که در علوم اجتماعی و خصوصاً روابط بین‌الملل، صحبت از هست‌های مورد اجماع، همچنان محل بحث و مورد مناقشه است. کردارگرایی به‌عنوان یک رویکرد جدید و بسیط در روابط بین‌الملل که خود محصول چرخش کرداری در علوم‌اجتماعی است، سعی داشته بر مشکلات هستی‌شناختی رایج در سایر نظریه‌های روابط بین‌الملل فائق بیاید و به‌همین منظور، هسته‌ی اصلی سیاست بین‌الملل را، کردار می‌داند. کردارهایی که به‌گفته کردارگرایی، عینیت روابط بین‌الملل بوده و قوام‌بخش ساختارها هستند. در این مقاله، استدلال کردیم که هستی‌شناسی کردارگرایی، ناقص و خلط‌آمیز است. کردارها خود محصول هویت‌ها و فرهنگ‌ها هستند و نمی‌توان آن‌ها را غیرقابل تجزیه در نظر گرفت و در حقیقت، کردار را نمی‌توان حتی به‌صورت فرضی، واحد تحلیل روابط بین‌الملل در نظر گرفت. از سوی دیگر، کردارگرایی نه تنها بر دوگانه‌های هستی‌شناسی فائق نمی‌آید، بلکه باعث تشدید این مشکل می‌شود، چرا که اگر کردار را در دوگانه‌ی قوام‌بخش ساختار-کارگزار تحلیل کنیم، در نهایت به فرهنگ رفتاری مشترک و منافع و هویت‌های موجد انگیزه و کنش بر می‌خوریم و مشکل حل می‌شود، اما اگر کردار را نه ساختار بدانیم و نه کارگزا(هستی‌شناسی کردارگرایی)، آن‌گاه حتی قادر به توضیح مسئله ساختار-کارگزار نیز نخواهیم بود. در حقیقت، در کردارگرایی، کردار، به شیوه‌ای سفسفسطه‌آمیز، همه چیز هست و هیچ نیست. بسیاری از کردارگرایان، خواسته یا ناخواسته، تصور می‌کنند که به‌زعم آن‌ها،

بدن‌منـدی ضعیـف سـازه‌انگاری، بسـتری بـرای عرضه‌انـدام کردارگرایـی اسـت، در صورتـی کـه، بدن‌منـدی و عادت‌محـوری فیزیکـی، یکـی از عناصـر اصلـی تولیـد، تـدام و تغییـر فرهنگ‌هـا، گفتمان‌هـا، هنجارهـا و هویت‌هایـی اسـت کـه روابـط اجتماعـی بازیگـران را شـکل می‌دهنـد و تأکیـد کـم سـازه‌انگاران بـر آن، به‌معنـای نادیده‌گرفتـن آن‌هـا نیسـت. دیپلماسـی و رویه‌هـای روزانـه آن به‌عنـوان یکـی از مثال‌هایـی کـه کردارگرایـان بـر آن تأکیـد زیـادی دارنـد نیـز، به‌سـادگی بـا یـک سـازه‌انگاری متعـارف قابـل توضیـح اسـت. سـفیر یـا دیپلماتـی کـه از سـوی یـک دولـت مجـری اهـداف سیاسـت‌خارجی اسـت، نـه تنهـا ناآگاهانـه و صرفـاً به‌دلیـل عـادت رفتـار نمی‌کنـد، بلکـه به‌عنـوان عضـوی از یـک دولـت دارای منافـع و هویـت مشـخص(کارگزاز آگاه)، و البتـه در بسـتر یـک فرهنـگ دیپلماتیـک شـکل‌گرفته‌ی منتـج از روابـط فی‌مابین(سـاختار)، عمـل نمـوده و به‌ایـن صـورت بـه بازتولیـد رویه‌هـا و هویت‌هـا کمـک می‌کنـد. کردارگرایـی، نوعـی سـازه‌انگاری کم‌مایـه اسـت کـه در متـون تحلیلـی خـود، فیزیـک انسـان را در روابـط اجتماعـی برجسـته می‌کنـد و از ایـن جهـت شـاید بتوانـد به‌عنـوان یـک تلنگـر بـرای پرمایه‌تـر کـردن سـازه‌انگاری به‌شـمار بیایـد، امـا اینکـه خـودش به‌عنـوان یـک نظریـه مسـتقل مطـرح شـود، جـای نقـد دارد. در مجمـوع، مسـلماً چرخـش کـرداری در علـوم اجتماعـی یـک مسـئله مفیـد اسـت کـه بـه پیشـبرد علـم کمـک می‌کنـد، امـا در روابـط بین‌الملـل، بایـد بـا احتیـاط بیشـتری بـا آن برخـورد نمـود، چـرا کـه روابـط بین‌الملـل همچنـان بـا مشـکلات هستی‌شناسـی خـاص خـود مواجـه اسـت و صحبـت از هسـت‌ها، بایـد بـر مبانـی علمـی دقیق‌تـر و جامع‌تـری از آنچـه کـه کردارگرایـان بین‌المللـی مطـرح می‌کننـد، اسـتوار باشـد. در انتهـا بایـد گفـت کـه کردارگرایـی را می‌تـوان یـک شـبه‌نظریه منتـج از سـازه‌انگاری در نظـر گرفـت کـه بـا تأکیـد بـر روزمرگی‌هـای زندگـی بین‌المللـی، بینـش روشـنی را در اختیـار پژوهش‌گـران و سیاسـت‌مداران قـرار می‌دهـد، امـا اینکـه بخواهیـم بـرای آن یـک شـأن مجـزای از سـازه‌انگاری در نظـر بگیریـم، یـک ظلـم آشـکار بـه رویکردهـای کانستراکتیویسـتی اسـت. همچنیـن، کردارگرایـی بـه‌آن انـدازه پُرمایـه نیسـت کـه بخواهیـم نـام آن را نوسـازه‌انگاری بگذاریـم. نوواقع‌گرایـی کـه والتـز بنـا نهـاد، به‌انـدازه‌ای اثرگـذار و به‌قـدری سـاختارمند بـود کـه بسـیاری از نظریه‌هـای روابـط بین‌الملـل از جملـه سـازه‌انگاری ونتـی، در پاسـخ بـه آن شـکل گرفتـه و مجـال بـروز یافتنـد. در انتهـا بایـد ایـن پرسـش را مطـرح کـرد کـه آیـا کردارگرایـی به‌انـدازه‌ای سـاختارمند و غنـی اسـت کـه بتـوان نـام نظریـه یـا حتـی نوسـازه‌انگاری را بـرآن نهـاد؟ پاسـخ منفـی اسـت.

## منابع


بوردیـو، پی‌یـر(۱۳۸۰)، نظریـه کنـش دلایـل عملـی و انتخـاب عقلایـی. ترجمـه مرتضـی مردیهـا. تهـران: نقـش و نـگار.

دهقانـی فیروزآبـادی، سـیدجلال و رادفـر، فیـروزه(۱۴۰۱)، مبانـی فرانظـری کردارگرایـی در روابـط بین‌الملـل، فصلنامـه مطالعـات راهبـردی. ۲۵ (۳)، ۲۲۰-۱۸۹.

رادفـر، فیـروزه و دهقانـی فیروزآبـادی، سـیدجلال(۱۴۰۱)، نظریـه کردارگرایـی روابـط بین‌الملـل، فصلنامـه مطالعـات بین‌المللـی. (۴)۷۲، ۲۱-۷.

محمـدی، فردیـن، خالق‌پنـاه، کمـال، نوغانـی دخـت بهمنـی، محسـن و کرمانـی، مهـدی(۱۳۹۸)، تکویـن تکثـر تمایـز در میـدان، عـادت‌واره و سـرمایه: صورت‌بنـدی نظریـه توسـعه از دیـدگاه بوردیـو، فصلنامـه توسـعه اجتماعـی. ۱۳ (۴)، ۹۰-۵۵.

سـلیمی، حسـین(۱۴۰۳)، فهـم روابـط جهانـی از منظـر کردارگرایـی. پژوهشـنامه روابـط جهانـی. (۱)۱، ۳۳-۶۵.

بیوگـر، ک. گادینجـر، ف. (۱۴۰۰)، نظریـه کردارگرایـی بین‌الملـل: چشـم‌اندازهای نویـن، ترجمـه سـیدجلال دهقانـی فیروزآبـادی و ماندانـا سـجادی، تهـران: موسسـه مطالعـات و تحقیقـات بین‌المللـی ابـرار معاصـر تهـران.

David M. McCourt, Practice Theory and Relationalism as the New Constructivism. *International Studies Quarterly*. 60 (3), 475–485, https://doi.org/10.1093/isq/sqw036

Wendt, A, (2015), Quantum Mind and Social Science, Cambridge University Press.

Neumann, I. B. (2002). Returning Practice to the Linguistic Turn: The Case of Diplomacy. *Millennium*. *31*(3), 627-651.

Stern, D. G. The Practical Turn. In S. Turner, P. A. Roth (Eds.). *The Blackwell Guide to the Philosophy of the Social Sciences.* Cambridge: Blackwell Publishing, 185-206.

Adler, E. (2008). The Spread of Security Communities: Communities of Practice, SelfRestraint, and NATO's Post—Cold War Transformation. *European Journal of International Relations*,14(2). 195-230.

Stanford Education. (2024). *Social Ontology* , available at: https://plato.stanford.edu/entries/social-ontology/

Flitney, A. P., & Abbott, D, (2002), An Introduction to Quantum Game Theory,

Flitney, A. P., & Abbott, D, (2002), An Introduction to Quantum Game Theory, .(*Fluctuation and Noise Letters*. 2(04

Adler-Nissen, Rebecca (2016), Towards a Practice Turn in EU Studies: The Everyday of European Integration. *Journal of Common Market Studies*. 54(1), .[87-103. [6

Višňovský, Emil (2009). The "Practice Turn" in the Contemporary Socio-Hu-.man Sciences. *Human Affairs*. 19 (4): 378-396

Schatzki, T. *Social Practices: A Wittgensteinian Approach to Human Activity .and the Social*. Cambridge: Cambridge University Press, 1996

Zehfuss, M. (2001). Constructivism and Identity: A Dangerous Liaison, *Euro-.pean Journal of International Relations*. 7(3), 315-348

Schatzki, T., Knorr Cetina, K., Savigny von, E. (Eds.). *The Practice Turn in .Contemporary Theory.* London and New York: Routledge, 2001

Feldman, M. S. and Orlikowski, W. J. (2011) 'Theorizing practice and practic-.ing theory Organization Science. 22(5), 1240-1253

Adler, E., and Pouliot, V. (2011). *International Practices*. Cambridge: Cam-.bridge University Press

Wille, T. (2018). Practice Turn in International Relations. https://doi.org/10.1093/obo/9780199743292-0231

Sebastian. S. & Tobias W. (2019). How Can We Criticize International Practices?. *International Studies Quarterly*. 63 (4), 1014–1024, https://doi.org/10.1093/isq/sqz057

Pouliot, V. (2008). The Logic Of Practicality: A Theory Of Practice Of Security Communities. International Organization. 62(2), 257–288. .Doi:10.1017/S0020818308080090

Bueger, C. & Gadinger, F. (2018). International Practice Theory*: New Per-.spectives*. Houndmills: Palgrave Macmillan

Walter, T. (2019). The road (not) taken? How the indexicality of practice could make or break the New Constructivism. *European Journal of International .Relations*. 25(2),538- 561